

گفت‌وگوی «جوان» با خانواده شهید مدافع حرم حسین رضایی

مظلومیت مسلمانان سوریه حاج حسین را پیر کرده بود

مصغری خیل فرهنگ

زهرآ حاجی کریمی همسر شهید مدافع حرم حسین رضایی می‌گوید: «وقتی حسین به جبهه مقاومت اسلامی اعزام شد ۴۲ ساله بود، اما وقتی به خانه برگشت، مثل یک مرد ۵۰، ۶۰ ساله به نظر می‌رسید. در واقع درد مظلومیت مسلمانان سوریه، حسین را پیر کرده بود.» شهید حسین رضایی از رزمندگان مدافع حرم بود که به تاریخ ۱۴ بهمن ماه ۱۳۹۴ در سوریه آسمانی شد. از حسین دو پسر به یادگار مانده است که در وصیتش به آنها توصیه کرده یک قدم از ولایت فقیه پس و پیش نزنند. برای آشنایی بیشتر با زندگی حسین رضایی، به گفت‌وگو با زهرآ حاجی کریمی همسر و حامد رضایی فرزندش پرداختیم که ماحصلش را پیش رو دارید.

همسر شهید

کمی از جگونگی هم‌راهی‌تان با شهید برایشان بگویید. زمان

آشنایی ایشان پاسدار بودند؟

خیر، وقتی با هم آشنا شدیم حسین سرباز بود. بعدها به عضویت سپاه در آمد. من عاشق شغل ایشان بودم. عمومی خودم از تشی بود. شغل نظامی را خیلی دوست داشتم. آشنایی من و حسین از یک اتفاق ساده شروع شد. ایشان همراه با هیئت‌شان به پارک نزدیک خانه ما آمده بودند. از قضا یادشان رفته بود که بیک‌نیک به همراه خودشان بیآورند و چون خانه ما نزدیک پارک بود و یک نسبت دور فامیلی هم داشتیم برای گرفتن بیک‌نیک به در خانه ما آمد. حسین اصالتی دانست که پدرم دختری به اندازه من در خانه دارد. وقتی در را باز کردم همدیگر را دیدیم. همانجا مهرش به دلم نشست. بعد از آن آشنایی بحث ازدواج ما به میان آمد و در نهایت هم در ۲۳ فروردین ۱۳۹۲ عقدمان بود و در ۷مهر ماه ازدواج کردیم.

چطور شد برای دفاع از حرم راهی شدند؟ شما چه نظری در این خصوص داشتید؟

همسرم مدت‌ها پیش پیگیر رفتن به سوریه بودم. چون مسئول آموزشی بودم، به‌هوا اجازه رفتن نمی‌دادند. می‌گفتند اینجا به شدت نیاز داریم و جایگزین مناسبی هم نداریم. بسیاری از رزمندگان مدافع حرم تحت نظر ایشان دوره و تخصص‌های لازم را دیده بودند. یک بار حسین خیلی عصبی و ناراحت به خانه آمد خیلی کم پیشی می‌آمد که ناراحتی‌اش را به خانه بیآورد، گفت که فرماندها به او اجازه نمی‌دهند به سوریه برود. کمی بعد وقتی یکی از سرداران به ایشان گفت که ما صلاح می‌بینیم شما اعزام شوید، حسین پیشانی سردار را بوسیده و گفته بود زمان جنگ چچه بودیم و سن ما ن کم بود پدر و مادرمان اجازه نمی‌دادند، الان کم بزرگ شدمم و اختیار دست خودمان است شما اجازه نمی‌دهید من فردای قیامت جلوی شما را خواهم گرفت. بعد از این صحبت ایشان، سردار گفته بودند موردی ندارد همین یک بار بروید. دوره‌های اعزام ۴۵ روزه بود اما همسر سه ماه در منطقه ماند. من هم نتوانستم مخالفتی کنم، چراکه حسین گفت فردای قیامت در حضور حضرت زینب(س) خواهم گفت من می‌خواستم بروم اما همسر اجازه نداد. بعد گفت خودت باید به امام حسین(ع)، حضرت زینب(س) و حضرت زهرا(س) جواب بدهی تو باید قلباً به من اجازه بدهی و... با شنیدن این صحبت‌ها من هم راضی به رفتنش شدم. عشق ایشان را برای رفتن دیدم.

حسین همیشه به ما می‌گفت دعا کنیم که با شهادت از دنیا برود. همه رفتنی هستیم ولی چه بهتر که جامان را برای اهل بیت بدهیم. **شهادت‌شان چطور رقم خورد؟** همسرم خواب شهادت خودشان را در سوریه زمانی که حسین بعد از سه ماه حضور در منطقه به خانه آمد، او را نشناختم. همسرم پیر و شکسته شده بود. گویی ۵۰، ۶۰ ساله شده باشم. دست پر گردنش انداختم و گریه کردم و گفتم چه کرده‌اند با تو که چنین پیر و شکسته شده‌ای؟ حسین گفت: تازه متوجه شدم که بعد از عاشورا چه بر سر خاتم حضرت زینب(س) آمده است. وقتی حضرت زینب(س) به‌خان‌شان بازگشت یک موی سیاه در سر ایشان نبود و همسرش ایشان را نشناخته بود. حسین می‌گفت «دوری از عزیزان و دل‌تنگی یک طرف و دین پر یکر دوستانم که در مقابل چشمانت تکه تکه شده‌اند، طرف دیگر، وقتی می‌بینم سر ناموس مسلمانان چه بلاهایی می‌آید، وقتی بعد از عملیات پیکر جبهه‌پایه‌ای را می‌بینم که تحت نظر من آموزش دیده‌اند و حالا سر و دست و پا ندارند برآیم سخت است.» وقتی مادر و برادرم حسین را دیدند گفتند ایشان دیگر نمی‌ماند. حسین دیگر متعلق به این دنیا نیست. حسین می‌گفت

صحنه‌های کربلارابه وضوح در منطقه به چشم می‌توان دید. آدم می‌تواند در عرض یک روز پیر شود و من این پیر شدن را در همسرم دیدم. نمی‌دانم چه دیدند که پیر شدند.

حامد رضایی فرزند شهید

به نظر شما چه چیزهایی در وجود پدرتان او را به سوی شهادت کشاند؟

پدر همیشه می‌گفت با خدا باش و پادشاهی کن بی‌خدا باش و هر چه خواهی کن. اگر پدرم لایق شهادت در راه حضرت زینب(س) شد، به خاطر زیارت عاشورا قدمی جلو یا عقبم از ایشان حرکت کنيد. همه کارتان با رهبری باشد. خدا را شاکرم که در زمان امام خمینی (ره) به دنیا آمده‌ام و خدا را شاکرم که در زمان امام خاتمه‌ای به وظیفه‌ام عمل می‌کنم و افتخار من این است که در زمان سید علی به این شهادت دست پیدا می‌کنم. **خاتم کریمی وقتی تصاویر شهید حسین رضایی را مرور می‌کنیم تفاوت زیادی در چهار ایشان هم‌عکس‌های زمان اعزام با تصاویر ایشان در منطقه دیده‌می‌شود. علت این همه تفاوت چیست؟**

زمانی که حسین بعد از سه ماه حضور در منطقه به خانه آمد، او را نشناختم. همسرم پیر و شکسته شده بود. گویی ۵۰، ۶۰ ساله شده باشم. دست پر گردنش انداختم و گریه کردم و گفتم چه کرده‌اند با تو که چنین پیر و شکسته شده‌ای؟ حسین گفت: تازه متوجه شدم که بعد از عاشورا چه بر سر خاتم حضرت زینب(س) آمده است. وقتی حضرت زینب(س) به‌خان‌شان بازگشت یک موی سیاه در سر ایشان نبود و همسرش ایشان را نشناخته بود. حسین می‌گفت «دوری از عزیزان و دل‌تنگی یک طرف و دین پر یکر دوستانم که در مقابل چشمانت تکه تکه شده‌اند، طرف دیگر، وقتی می‌بینم سر ناموس مسلمانان چه بلاهایی می‌آید، وقتی بعد از عملیات پیکر جبهه‌پایه‌ای را می‌بینم که تحت نظر من آموزش دیده‌اند و حالا سر و دست و پا ندارند برآیم سخت است.» وقتی مادر و برادرم حسین را دیدند گفتند ایشان دیگر نمی‌ماند. حسین دیگر متعلق به این دنیا نیست. حسین می‌گفت



روز یاد کنار ما بسود و اگر با هم نبودیم دانم در تماس بودیم، حتی وقتی عازم سوریه شد از آنجا خیلی با ما تماس می‌گرفت و جویای احوالات ما می‌شد. هیچ وقت فکر نمی‌کردم پدر روی همه این دل‌بستگی‌ها و وابستگی‌ها با بگذارد و از ته دلش بخواهد که شهید شود. اما ایشان روی همه تعلقات دنیایی با گذشت و عروج کرد.

پدر شما دوران دفاع مقدس را در کجای جهاد بود و امروز شهید جبهه مقاومت اسلامی است. به نظر شما چه شباهتی بین رزمندگان این دو دوره از جنگ و جهاد وجود دارد؟

پدرم شهید حسین رضایی متولد ۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۹ است. در دوران جنگ تحمیلی، به‌طور مخفیانه به عنوان یک بسیجی راهی مناطق جنگی شد. اما از آنجایی که سن کم داشت، به ایشان اجازه ورود به منطقه و خطوط نبرد داده نشد. برای همین پدر در ستاد پشتیبانی مشغول خدمت شد. کمی بعد مادر بزرگم به خاطر حضور هم‌زمان عموم پدر در جبهه‌ارازاحتی می‌کند که پدر به عقب بازگردد. شباهت‌های زیادی بین رزمندگان دیزروز و دل‌آوران امروز مدافع حرم وجود دارد اما اصلی‌ترین نکته مشابه بین ما جهادان این دوره را باید در غیرت دینی آنها جست‌وجو کرد. رزمندگان دیروز در هشت سال دفاع مقدس آنها از ناموس کشورشان دفاع کردند و امروز رزمندگان در جبهه مقاومت اسلامی از ناموس دینی‌شان دفاع می‌کنند.

شما هم رسیده‌است؟

بله، ما هم از زخم‌زبان برخی که چرایی و لزوم حضور مدافعان حرم را زیر سؤال می‌برند بی‌بهره نماندیم. اما ما می‌خواهیم از اینجا و از طریق روزنامه جوان پاسخ آنها را بدهیم. پدر من خانه و ماشین و وضع مالی خوبی داشت. افتخرد که نیاز مالی نداشت. یک روزی خوب کار کرد تا امروز از آن استفاده کند. اما از آن هم گذشت و رفت. می‌خواهم یک پیشنهاد بدهم، اینها که طعنه و کنایه می‌زنند یک سال فقط یک سال پدرشان را از آنها جدا کنیم و هرچه پول می‌خواهند به آنها بدهیم آن زمان حال در آزادسازی نیل و الزهرا باشد. پدر به از رویش رسید. وقتی همکاران پدر همراه خانم‌هایشان به دیدار مادر آمدند تا خبر شهادت را بدهند، مادر می‌دانست که پدر شهید شده است و می‌دانست همه حاشیه رفتن‌های آنها برای چیست. وقتی ایشان خبر آزادسازی نیل و الزهرا را شنید و بعد

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با سیده‌مجید سلمانی پدر شهید مدافع حرم مهدی سلمانی

مهدی پا جای پدر بزرگ شهیدش گذاشت

■ مبینا شانلو

تواضع، مظلومیت و غربت سه خصیصه مشترک رزمندگانی است که با عشق دفاع از حرم حضرت زینب(س) و حضرت رقیه(س) از کشور خود هجرت می‌کنند و در غربت به شهادت می‌رسند. شهیدای مدافع حرم لشکر فاطمیون رزمندگان مجاهدی هستند که خبر شهادتشان بسیار مظلومانه منتشر می‌شود. شهید مدافع حرم مهدی سلمانی یکی از همین مهاجران الی‌الله است که جا پای پدر بزرگ شهیدش می‌گذارد و در نهایت اخلاص آسمانی می‌شود. مجید سلمانی پدر شهید در گفت‌وگو با ما علاوه بر بیان بخش‌هایی از زندگی این شهید بزرگوار می‌گوید: شایعه کرده بودند که با شهادت مهدی به ما ۲۰۰ میلیون داده‌اند. حتی صاحبخانه زنگ زده بود که از آن پول، کرایه من را هم بدهید. بعد که فهمید از ۲۰۰ میلیون خبری نیست از من عذر خواهی کرد.

پدر بزرگ شهیدش آسمانی کرد.

گویا خود شما هم پسر شهید هستید؟

بله، در همان سال‌های ابتدایی انقلاب اسلامی به خاطر ترس از بیباری اسلامی و سرایت انقلاب به افغانستان، وهابی‌ها تعداد زیادی از روحانیون افغانستانی را ربوندند و پس از کشتن‌شان در گور دسته جمعی به خاک سپرند. پدرم هم در میان آنها بود. آن زمان من ۱۵ سال داشتم خیلی به دنبال پدرم گشتم اما متأسفانه بعدها نام پدر را در لیست شهدای آن حادثه تلخ پیدا کردم. پدر و روحانیون دیگر

آقای سلمانی چه سالی به ایران مهاجرت کردید. گویا خود شما از رزمندگان دفاع مقدس بودید؟

من ۳۴سالی می‌شود که به ایران مهاجرت کرده‌ام. ۵۴ سال سن دارم و چون زمان هجرتمان به ایران جنگ بود، به‌همراه تعدادی از بستگان راهی میدان جنگ‌ها شدیم. البته حضورم در جبهه‌ها مدت زمان زیادی به طول نکشید و به علت بیماری که در جبهه گرفتم بعد از حدودسه هفته به عقب برگشتم. اما دوستانم در جبهه ماندند تا دین خودشان را به اسلام و قرآن ادا کنند. پس‌رایم ا سید مهدی سلمانی در جبهه‌های نبرد به اسارت دشمن یعنی درآمد و بعد از آزادی اسرا به ایران بازگشت.

چند فرزند دارید؟ کمی از شاخصه‌های اخلاقی مهدی بگویید

من هشت فرزند دارم و با درآمدی که از کارگری به دست می‌آورم خرج و مخارج زندگی‌ام را تأمین می‌کنم. مهدی فرزند نمونه من بود. نمی‌دانم شاید الان از مهدی گفتن باعث شود که همه تصور کنند من از فرزند خودم تعریف می‌کنم. اما اینطور نیست. مهدی اهل درس و تحصیلات بود. دانشگاه قبول شد، اما چون پولی برای هزینه دانشگاه نداشتیم از دانشگاه رفتن آزاد صرف دادیم.

و به من گفت که پدر جان من یک سال دیگر به دانشگاه می‌روم و در این مدت کار می‌کنم تا هزینه دانشگاهم را تأمین کنم. مهدی نمازخوان و اهل قرآن بود. با توجه به کار و دروس هفتای دویار در جلسات قرآن شرکت می‌کرد. همه بستگان و دوستان به خوب بودن و نمونه بودن مهدی اذعان داشتند.

مگر قرار نبود که پسرتان کار کند تا هزینه دانشگاهش تأمین شود و ادامه تحصیل بدهد، پس چطور شد که مدافع حرم شد؟

عشق خدمت به اسلام و دفاع از حریم اهل بیت را داشت. مهدی مخفیانه ۲۵ روز در یکی از پادگان‌های اصفهان آموزش دیده و راهی سوریه شده بود. ما از رفتن و اعزامش بی‌خبر بودیم. چهارم ماه محرم بود که به من زنگ زد و گفت بابا جان من الان در سوریه هستم. گفتم

تو رفتی مادرت اینجا دل‌واپس است. در این مدت چرا به مرخصی نیامدی، چرا به من اطلاع ندادی. اگر گفت می‌گفتم که می‌خواهم بروم شاید شما به من اجازه نمی‌دادید. بعد هم گفت برمی‌گردم ان‌شالله. وقتی فهمیدم برای دفاع از حرم بی‌بی زینب(س) رفته گفتم امیدم به خداست، هر چه خدا بخواهد همان می‌شود. همان شب از من حالتی طلبید و برای آمدن من مأموریت و عملیاتی که در پیش داشتند راهی شدند. چند روز بعد یعنی ۷محرم به شهادت رسید. همه اردت‌ش به اهل بیت‌ا و او چون

به خاطر دفاع از اسلام به شهادت رسیدند. مهدی همیشه در مسورد پدر بزرگش از من سؤال می‌کرد و می‌خواست بداند چرا ایشان به شهادت رسیده است. به شهدا علاقه‌مند بود و عاقبت خودش هم شهید شد.

شهادت فرزندتان چطور رقم خورد؟

مهدی و ۱۱ نفر دیگر از هم‌زمان دوستانش با راهنمایی یک راهبلسوری بعد از انجام عملیات به داخل یک ساختمان می‌روند که در کمین داعشی‌ها می‌افتند و در نهایت با انفجار یک بمب دست‌ساز هر ۱۲ نفرشان با هم به شهادت می‌رسند. شهدا از رزمندگان شهید اصفهان و قم بودند. به‌همراه پسر، خاله‌شان شهید سیداحمد ترابی و مهدی هزاره هم به شهادت رسیدند.

وسخن پایانی.

اما آنچه در شهادت پسرمن سن را رنج داد حرف‌های عده‌ای بود که می‌گفتند شما ۲۰۰ میلیون پول در قبال شهادت فرزندتان گرفت‌اید. وقتی دو ماه اجازه‌خانم‌ام عقب افتاده بود، حتی صاحبخانه زنگ زد و گفت آن ۲۰۰میلیون را کرده‌ای از آن پول اجاره‌خانه را پرداخت کن. البته بعد که متوجه‌شد خبری از پول نیست درخواست‌خواهی کرد. پسرم به خاطر اعتقاداش رفت. همانطور که سال‌ها پیش پدرم در این راه به شهادت رسید. برای من اسلام مرزی ندارد ششعه با شیعه مسلمان با مسلمان در هیچ جا تفاوتی ندارد.

جدول

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱														
۲														
۳														
۴														
۵														
۶														
۷														
۸														
۹														
۱۰														
۱۱														
۱۲														
۱۳														
۱۴														
۱۵														

طراح:علیرضا سجادی‌فر ■ شماره ۵۰۰۱

از راست به چپ

۱- دستگاہ ثبت حرکات قلب - فرم‌یابه - ۲- توانایی مالی - مرمت فرش - کویر وطنی - سود حرام - ۳- بی‌پرده - تصدیق گیلانی‌ها - جای نگهداری آثار هنری - سنگ آسیاب - ۴- بازاری و تاجر - بالارفتن بی‌روبه سطح قیمت‌ها- قائل شیرین - ۵- حرف‌چینی کامپیوتری - ماه سرد- نویسنده آمریکایی مرگ فروشندہ - ۶- مدرسه عالی - از نوشت‌افزار - شهر ارگ کرمان - ۷- حرص و طمع - فیلسوف و فیزیکدان یونان باستان - پهلوان - ۸- سرمه - دومین دوره از دوران دوم زمین‌شناسی - واحد شمارش مغازه - ۹- خاکستر - نفس - نویسنده - دوستی - ۱۰- حرف زمین‌شوی - مدح‌کننده - خانه چوبی - ۱۱- درخت سدر - حرف تنفر - مقابل لیل - ۱۲- بر گشت تیر - روی صحنه بردن نمایشنامه - نام غفوری، ملی‌پوش تیم استقلال - ۱۳- حرف تعجب - کوه‌های بلند - چیره و غالب - ۱۴- راه عبور - ماه فروردند - وسیله ماهیگیری - خر بیخ از اوستا - ۱۵- شاکر دی - مکتب مدای گرابی

از بالا به پایین

۱- ۱- دمل چرکین - وسیله کمک حرکتی بیماران - نظام سیاسی حاکم بر هر کشور - ۲- کاپیتان انگلیسی که برای اولین بار قطب جنوب را فتح کرد - کار همراه با رنج - مرخرف و چرند - ۳- خدای خورشید مصریان - کیف ورزشکار - سگ فضانورد - پایتخت ایتالیا - ۴- چندتایت - لوس - ۵- یار مشهدی - تفریحگاه ساحلی - نوعی پارچه پشمی ضخیم و پرزدار - ۶- موت و مرگ - پیشقراول - مرد بی زن - ۷- همراه گفت - بت دوره جاهلیت - جاوید - سوره سبحان - ۸- آرایش هنری بازگشته از مناسک حج - ۹- دردها - از پرتاب‌ها در دو میدانی - اجاق گاز - خیس - ۱۰ - خطای ورزشی - از درآمدهای دولت - خلفایی که بعد از خلفای راشدین زمام امور را به دست گرفتند - ۱۱ - شک - نوعی گیاه و پارچه - خانه - ۱۲ - سال آذری - بیابان بی آب و علف و بسیار گرم - ۱۳ - ظرف فرورفته - آقبالاسر رعیت - طایفه‌ای از مسیحیان لبنان که رئیس جمهور از میان آنها انتخاب می‌شود - ۱۴ - خواب و دورانداختنی - کشتی‌بان - آرام و بی‌غدغه - ۱۵ - صداقت - نوعی خوشاوندی - نوعی پستند که به معنای طرف‌داری از یک مکتب فکری است

